

جناب

استاد اسمعیل

هو الله

و از جملهء نفوس مبارکه روح المخلصین له الفدا جناب استاد اسمعیل معمار است * این مرد خدا در طهران معمار باشی امین الدّوله فرّخ خان بود و در نهایت عزّت و اعتبار بود و بخوشی و کامرانی و عزّت و احترام زندگانی مینمود * این شخص نورانی سر گشته و سودائی شد و مفتون و شیدائی گشت عشق الهی چنان نائره ئی افروخت که پرده و حجاب بسوخت و گریبان بمحبّت جانان بدرید و در طهران مشهور برکن بهائیان شد * امین الدّوله در بدایت بسیار حمایت کرد ولی در اواخر او را احضار نموده گفت استاد در نزد من بسیار عزیزی و تا توانستم ترا حمایت و محافظت کردم ولی شاه از حقیقت حال تو آگاه گشته و میدانی که چه قدر غضوب و خونخوار است میترسم که بغتۀ ترا بدار زند لهذا خوشتر آنکه از این دیار یدیار دیگر سفر نمائید و از این خطر برهید * حضرت استاد با نهایت فرح و مسرّت کار و بار را بگذاشت و از اموال و منال چشم پوشید و عازم عراق گشت ولی در غایت افلاس ایّامی بسر میبرد * حرمی تازه داشت و تعلّقی بی اندازه مادر زن بعراق آمد و بدسائس و حیلہ های چند دختر خویش را

بعنوان موقت با اجازه استاد بطهران برد بورود کرمانشاه نزد مجتهد رفت که داماد من از دین بر گشته لهذا دختر من بر او حرام است * باری، مجتهد طلاق داده و از برای دیگری نکاح نمود * این خبر چون ببغداد رسید این شخص مؤمن صادق بخندید و گفت الحمد لله که در سبیل الهی از برای من هیچ چیز باقی نماند حتی حرم رفت و باین جانفشانی و پاک بازی موفق شدم *

باری، چون جمال قدم و اسم اعظم روحی له الفدا از بغداد حرکت برومیلی فرمودند احبابی الهی در بغداد ماندند بعد اهالی بغداد بر احباب قیام کردند و آن مظلومانرا باسیری بموصل فرستادند * این استاد جلیل با وجود پیری و ناتوانی پیاده بی زاد و توشه جبال و بیابان و تلال و درّه قطع نموده و بسجن اعظم وصول یافت * وقتی جمال مبارک از برای او این غزل ملای رومی را مرقوم فرمودند که جناب استاد توجه بنقطه اولی و حضرت اعلی نماید و این نغمه را بآهنگ خوش بسراید لهذا شبهای تار و تاریک طی مسافت مینمود و این غزل را تغنی میکرد:

(ای عشق منم از تو سرگشته و سودائی

و اندر همه عالم مشهور بشیدائی)

(در نامه مجنونان از نام من آغازند

زین پیش اگر بودم سر دفتر دانائی)

(ای باده فروش من سرمایه جوش من
ای از تو خروش من من نایم و تو نائی)

(گر زندگیم خواهی در من نفسی در دم
من مرده صد ساله تو جان مسیحائی)
(اول تو و آخرتو ظاهر تو و باطن تو
مستور ز هر چشمی در عین هویدائی)

باری، این مرغ بال و پر شکسته باین آهنگ بدیع مشغول، آهنگ کوی
مقصود نمود خفّیّا بقشله وارد گشت ولی خسته و ناتوان * ایّامی چند بشرف لقا
فائز بود بعد مأمور بسکنی در حیفا شد و خود را بحیفا رسانید نه منزلی نه مأوائی
نه لانه ئی و نه کاشانه ئی و نه آبی و نه دانه ئی * در مغاره ئی خارج شهر
منزل نمود و مجموعه صغیری تهیّه و تدارک کرد چند انگشتر خزف و انگستانه و
سنجاق و غیره در آن گذاشت و از صبح تا ظهر میگذشت یک روز بیست پاره
یک روز سی پاره روز پر مداخلش چهل پاره بوده رجوع بمغاره میکرد و به لقمهء
نانی قناعت مینمود و بتسبیح و تقدیس ربّ ودود میپرداخت * هر دم شکرانه بر
زبان میراند که الحمد لله باین موهبت عظمی فائز شدم و از دوست و آشنا بیگانه

گشتم و در این مغاره لانه و آشیانه نمودم و از خریداران یوسف الهی شمرده شدم
چه نعمتی است اعظم از این *

باری، در این حالت صعود نمود و از لسان مبارک بکرات و مرات در حقّ
او رضایت مسموع گشت مشمول الطاف بود و منظور نظر کبریا * علیه التّحیّة و
الثّناء و علیه البهاء الابهی *